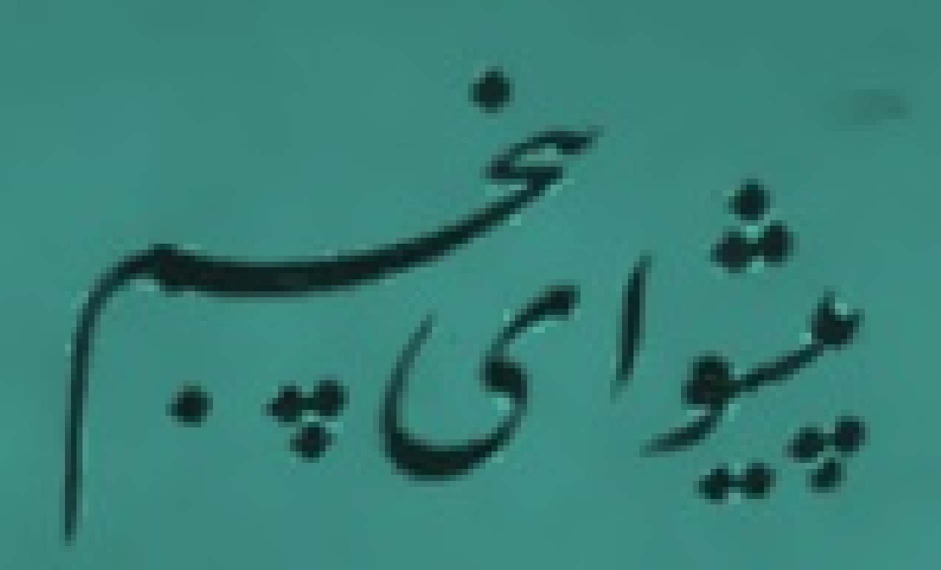


حضرت امام محمد باقر علیه السلام

علی نظری منفرد


بسم الله الرحمن الرحیم

پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام

نویسنده:

علی نظری منفرد

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم - موسسه عمران مساجد

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: پیشوای پنجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام - نظری منفرد، علی

[http: //www.hawzah.net/Hawzah/Magazines]

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

امام ابو جعفر، باقر العلوم، پنجمین پیشوای ما، جمعه ی نخستین روز ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود. [۱] او را «محمد» نامیدند و «ابو جعفر» کنیه و «باقر العلوم» یعنی «شکافنده ی دانشها» لقب آن گرامی است.

به هنگام تولد هاله ای از شکوه و عظمت نوزاد اهل بیت را فرا گرفته بود، و همچون دیگر امامان پاک و پاکیزه به دنیا آمد.

امام باقر (ع) از دو سو-پدر و مادر-نسبت به پیامبر و حضرت علی و زهرا علیهم السلام می رساند، زیرا پدر او امام زین العابدین فرزند امام حسین، و مادر او بانوی گرامی «ام عبد الله» [۲] دختر امام مجتبی علیهم السلام است.

عظمت امام باقر (ع) زبانزد خاص و عام بود، هر جا سخن از والایی هاشمیان و علویان و فاطمیان به میان می آمد او را یگانه وارث آن همه قداست و شجاعت و بزرگواری می شناختند و هاشمی و علوی و فاطمیش می خواندند.

راستگوترین لهجه ها و جذاب ترین چهره ها و بخشنده ترین انسانها برخی از ویژگیهای امام باقر علیه السلام است.

گوشه ای از شرافت و بزرگواری آن گرامی را در گزارش زیر می خوانیم:

پیامبر (ص) به یکی از یاران پارسای خود «جابر بن عبد الله انصاری» فرمود.ای جابر! تو زنده می مانی و فرزندم «محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب» را که نامش در تورات «باقر» است در می یابی، بدان هنگام سلام مرا بدو برسان.

پیامبر در گذشت و جابر

عمری دراز یافت – و بعدها روزی به خانه ی امام زین العابدین آمد و امام باقر را که کودکی خرد سال بود دید، به او گفت: پیش بیا ... امام باقر (ع) آمد.

گفت: برو ...

امام باز گشت.جابر اندام و راه رفتن او را تماشا کرد و گفت: به خدای کعبه سوگند آیینه ی تمام نمای پیامبر است.آنگاه از امام سجاد پرسید این کودک کیست؟

فرمود: امام پس از من فرزندم «محمد باقر» است.

جابر برخاست و بر پای امام باقر بوسه زد و گفت: فدایت شوم ای فرزند پیامبر (ص)، سلام و درود پدرت پیامبر خدا (ص) را بپذیر چه او ترا سلام رسانده است.

دیدگان امام باقر پر از اشک شد و فرمود: سلام و درود بر پدرم پیامبر خدا باد تا بدان هنگام که آسمانها و زمین پایدارند و بر تو ای جابر که سلام او را به من رساندی. [۳].

دانش امام علیه السلام

دانش امام باقر علیه السلام نیز همانند دیگر امامان از سر چشمه ی وحی بود، آنان آموزگاری نداشتند و در مکتب بشری درس نخوانده بودند، «جابر بن عبد الله» نزد امام باقر (ع) می آمد و از آن حضرت دانش فرا می گرفت و به آن گرامی مکرر عرض می کرد: ای شکافنده ی علوم! گواهی می دهم تو در کودکی از دانشی خدا داد برخورداری [۱۰].

«عبد الله بن عطاء مکی» می گفت: هرگز دانشمندان را نزد کسی چنان حقیر و کوچک نیافتم که نزد امام باقر علیه السلام، «حکم بن عتیبه» که در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت در پیشگاه امام باقر چونان کودکی در برابر آموزگار بود [۸].

شخصیت آسمانی و شکوه علمی امام باقر (ع)

چنان خیره کننده بود که «جابر بن یزید جعفی» به هنگام روایت از آن گرامی می گفت: «وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد ...» [۹].

مردی از «عبد الله عمر» مساله یی پرسید و او در پاسخ درماند، به سئوال کننده امام باقر را نشان داد و گفت از این کودک بپرس و مرا نیز از پاسخ او آگاه ساز.آن مرد از امام پرسید و پاسخی قانع کننده شنید و برای «عبد الله عمر» بازگو کرد، عبد الله گفت: اینان خاندانی هستند که دانششان خداداد است [۱۰].

«ابو بصیر» می گوید: با امام باقر علیه السلام به مسجد مدینه وارد شدیم، مردم در رفت و آمد بودند.امام به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟از هر که پرسیدم آیا ابوجعفر را دیده ای پاسخ منفی شنیدم، در حالیکه امام در کنار من ایستاده بود.در این هنگام یکی از دوستان حقیقی آن حضرت «ابو هارون» که نابینا بود به مسجد در آمد.امام فرمود: از او نیز بپرس.

از ابو هارون پرسیدم: آیا ابو جعفر را دیدی؟

فوراً پاسخ داد: مگر کنار تو نایستاده است؟

گفتم: از کجا دریافتی؟

گفت: چگونه ندانم در حالی که او نور رخشنده ای است [۸].

و نیز «ابو بصیر» می گوید: امام باقر (ع) از یکی از آفریقائیان حال یکی از شیعیان خود به نام «راشد» را جویا شد.پاسخ داد خوب بود و سلام می رساند.

امام فرمود خدا رحمتش کند.

با تعجب گفت: مگر او مرده است؟

فرمود: آری.

گفت: چه وقت در گذشت؟

فرمود: دو روز پس از خارج شدن تو.

گفت: به خدا سوگند او بیمار نبود ...

فرمود: مگر هر

کس می میرد به جهت بیماری است؟

آنگاه ابوبصیر از امام در مورد آن در گذشته سئوال کرد.

امام فرمود: او از دوستان و شیعیان ما بود، گمان می کنید که چشمهای بینا و گوشهای شنوایی برای ما همراه شما نیست وه چه پندار نادرستی است!به خدا سوگند هیچ چیز از کردارتان بر ما پوشیده نیست پس ما را نزد خودتان حاضر بدانید و خود را به کار نیک عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت شناخته شوید.من فرزندان و شیعیانم را به این برنامه فرمان می دهم [۹].

یکی از راویان می گوید در کوفه به زنی قرآن می آموختم، روزی با او شوخی کردم، بعد به دیدار امام باقر شتافتم، فرمود:

آنکه (حتی) در پنهان مرتکب گناه شود خداوند به او اعتنا و توجهی ندارد، به آن زن چه گفتی؟ از شرمساری چهره ام را پوشاندم و توبه کردم، امام فرمود: تکرار نکن [۱۰].

اخلاق امام علیه السلام

مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه ی امام بسیار می آمد و به آن گرامی می گفت: «... در روی زمین بغض و کینه ی کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچ کس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم!و عقیده ام آن است که اطاعت خدا و پیامبر و امیرمؤمنان در دشمنی با توست، اگر می بینی به خانه ی تو رفت و آمد دارم بدان جهت است که تو مردی سخنور و ادیب و خوش بیان هستی!» در عین حال امام علیه السلام با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت.چندی بر نیامد که شامی بیمار

شد و مرگ را رویا روی خویش دید و از زندگی نومید شد، پس وصیت کرد که چون در گذرد ابوجعفر «امام باقر» بر او نماز گزارد.

شب به نیمه رسید و بستگانش او را تمام شده یافتند، بامداد وصی او به مسجد آمد و امام باقر علیه السلام را دید که نماز صبح به پایان برده و به تعقیب [۱۱] نشسته است، و آن گرامی همواره چنین بود که پس از نماز به ذکر و تعقیب می پرداخت.

عرض کرد: آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و خود چنین خواسته که شما بر او نماز گزارید.

فرمود: او نمرده است ... شتاب مکنید تا من بیایم.

پس برخاست و وضو و طهارت را تجدید فرمود و دو رکعت نماز خواند و دستها را به دعا برداشت، سپس به سجده رفت و همچنان تا بر آمدن آفتاب، در سجده ماند، آنگاه به خانه ی شامی آمد و بر بالین او نشست و او را صدا زد و او پاسخ داد، امام او را بر نشانید و پشتش را به دیوار تکیه داد و شربتی طلبید و به کام او ریخت و به بستگانش فرمود غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت.

دیری بر نیامد که شامی شفا یافت و به نزد امام آمد و عرض کرد:

«گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی» [۱۲].

«محمد بن منکدر» -از صوفیان آن روزگار-می گوید:

در روز بسیار گرمی از مدینه بیرون رفتم، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم-همراه با دو تن از غلامانشان-یا دو تن از دوستانش-از سرکشی به مزرعه ی خویش باز می گردد با خود گفتم: مردی از بزرگان

قریش در چنین وقتی در پی دنیاست!باید او را پند دهم.

نزدیک آمدم و سلام کردم، امام در حالی که عرق از سر و رویش می ریخت با تندی پاسخم داد. گفتم: خدا ترا به سلامت بدارد آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال در پی دنیا می رود! اگر در این حالت مرگ در رسد چه می کنی؟

فرمود به خدا سوگند اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود زیرا من بدینوسیله خود را از تو و دیگر مردمان بی نیاز می سازم، از مرگ در آن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم.

گفتم: رحمت خدا بر تو باد، می پنداشتم که شما را پند می دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی [۱۳].

امام علیه السلام و امویان

امام چه خانه نشین باشد و چه در متن اجتماع در مقام امامتش تفاوتی رخ نمی دهد زیرا امامت چونان رسالت، منصبی است خدایی و مردمان را نمی رسد که به دلخواه خویش امامی برگزینند.

غاصبان و متجاوزان هماره به مقام والای امام رشک می بردند و بهر وسیله برای غصب و تصرف حکومت و خلافت که ویژه ی امامان بود دست می یازیدند و در راه این منظور از هیچ جنایتی نیز باک نداشتند.امامت امام در زمان خلافت ولید و سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبد العزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بوده است.

برخی از دوران امامت امام باقر علیه السلام مقارن حکومت ظالمانه ی هشام بن عبدالملک اموی می بود و هشام و دیگر امویان به خوبی می دانستند که اگر حکومت ظاهر را با ستم و جنایت به غصب گرفته اند هرگز

نمی توانند حکومت در دلها را از خاندان پیامبر بربایند.

عظمت معنوی امامان گرامی چنان گیرا بود که گاه دشمنان و غاصبان خود مرعوب می ماندند و به تواضع برمی خاستند:

هشام در یکی از سالها به حج آمده بود و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز جزو حاجیان بودند، روزی امام صادق (ع) در اجتماع عظیم حج ضمن خطابه ای فرمود:

«سپاس خدای را که محمد (ص) را به راستی فرستاد و ما را به او گرامی ساخت، پس ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شور بخت آنکه با ما دشمنی ورزد» .

امام صادق علیه السلام بعدها می فرمود: گفتار مرا به هشام خبر بردند ولی متعرض ما نشد تا به دمشق بازگشت و ما نیز به مدینه برگشتیم به حاکم خود در مدینه فرمان داد تا من و پدرم را به دمشق بفرستد.

به دمشق در آمدیم و هشام تا سه روز ما را بار نداد، روز چهارم بر او وارد شدیم، هشام بر تخت نشسته بود و درباریان در برابرش به تیر اندازی و هدف گیری سرگرم بودند.

هشام پدرم را به نام صدا زد و گفت: با بزرگان قبیله ات تیراندازی کن.

پدرم فرمود: من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است، مرا معذور دار.

هشام اصرار ورزید و سوگند داد که باید این کار را بکنی و به پیر مردی از بنی امیه گفت کمانت را به او بده پدرم کمان برگرفت و تیری به زه نهاد و پرتاب کرد، اولین تیر درست در وسط هدف نشست، دومین تیر

را در کمان نهاد و چون نشست از پیکان برداشت بر پیکان تیر اول فرود آمد و آن را شکافت، تیر سوم بر دوم و چهارم بر سوم ... و نهم بر هشتم نشست، فریاد از حاضران برخاست، هشام بی قرار شد و فریاد زد:

آفرین اباجعفر!تو در عرب و عجم سر آمد تیراندازانی، چطور می پنداری زمان تیراندازی تو گذشته است ... و در همان هنگام تصمیم بر قتل پدرم گرفت و سر به زیر افکنده فکر می کرد و ما در برابر او ایستاده بودیم، ایستادن ما طولانی شد و پدرم از این بابت به خشم آمد و آن گرامی چون خشمگین می شد به آسمان می نگریست و خشم در چهره اش آشکار می شد، هشام غضب او را دریافت و ما را به سوی تخت خود فرا خواند و خود برخاست و پدرم را در برگرفت و او را بر دست راست خود بر تخت نشانید و مرا نیز در برگرفت و بر دست راست پدرم نشاند، و با پدرم به گفتگو نشست و گفت:

قریش تا چون تویی را در میان خود دارد بر عرب و عجم فخر می کند، آفرین بر تو، تیراندازی را چنین از چه کسی و در چند مدت آموخته ای؟

پدرم فرمود: می دانی که مردم مدینه تیراندازی می کنند و من در جوانی مدتی به این کار می پرداختم و بعد ترک کردم تا هم اکنون که تو از من خواستی.

هشام گفت از آنگاه که خویش را شناختم تا کنون تیراندازی بدین زبردستی ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین چون تو بر این

هنر توانا باشد، آیا فرزندت جعفر نیز می تواند همچون تو تیراندازی کند؟

فرمود: ما «کمال» و «تمام» را به ارث می بریم، همان کمال و تمامی که خدا بر پیامبرش فرود آورد آنجا که می فرماید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» [۱۴] زمین از کسی که بر این کارها کاملاً توانا باشد خالی نمی ماند.

چشم هشام با شنیدن این جملات در حدقه گردید و چهره اش از خشم سرخ شد، اندکی سر فرو افکند و دوباره سر برداشت و گفت: مگر ما و شما از دودمان «عبد مناف» نیستیم که در نسبت برابریم؟

امام فرمود: آری اما خدا ما را ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است.

پرسید: مگر خدا پیامبر را از خاندان «عبد مناف» به سوی همه ی مردم و برای همه ی مردم از سفید و سیاه و سرخ نفرستاده است؟ شما از کجا این دانش را به ارث برده اید در حالی که پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود و شمایان پیامبر نیستید؟

امام بی درنگ فرمود: خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید:

«زبانت را پیش از آنکه به تو وحی شود برای خواندن قرآن حرکت مده» [۱۵] پیامبری که به تصریح این آیه زبانش تابع وی است به ما ویژگیهایی داده که به دیگران نداده است و به همین جهت با برادرش علی (ع) اسراری را می گفت که به دیگران هرگز نگفت و خداوند در این باره می فرماید: «و تعیها اذن واعیه» [۱۶] -یعنی آنچه به تو وحی می شود و اسرار تو را- گوشی فرا گیرنده فرا می گیرد.

و پیامبر خدا به علی

(ع) فرمود: از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد.و نیز علی بن ابیطالب (ع) در کوفه فرمود «پیامبر خدا هزار در از دانش به روی من گشود که از هر در هزار در دیگر گشوده شد» ... همانطور که خداوند پیامبر را کمالاتی ویژه داد پیامبر (ص) نیز علی (ع) را برگزید و چیزهایی به او آموخت که به دیگران نیاموخت و دانش ما از آن منبع فیاض است و تنها ما آن را به ارث برده ایم نه دیگران.

هشام گفت: علی مدعی علم غیب بود حال آنکه خدا کسی را بر غیب دانا نساخت.

پدرم فرمود: خدا بر پیامبر خویش کتابی فرود آورد که در آن همه چیز از گذشته و آینده تا روز رستخیز بیان شده است زیرا در همان کتاب می فرماید: «و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیئی» [۱۷] -بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده ی همه چیز است-و در جای دیگر فرمود: «همه چیز را در کتاب روشن به حساب آورده ایم» [۱۸] و نیز: هیچ چیز را در این کتاب فرو گذار نکردیم [۱۹]» و خداوند به پیامبر فرمان داد همه ی اسرار قرآن را به علی بیاموزد، و پیامبر به امت می فرمود: علی از همه ی شما در قضاوت داناتر است ... هشام ساکت ماند ... و امام از بارگاه او خارج شد. [۲۰].

امام علیه السلام با مخالفان احتجاج می کند

«عبد الله بن نافع» از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بود و می گفت: اگر در روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد که در کشتن «خوارج نهروان» حق با علی بوده است من بدو روی خواهم آورد.اگر چه در مشرق

یا مغرب بوده باشد.

به عبـد الله گفتنـد: آیا می پنداری فرزندان علی (ع) نیز نمی توانند به تو ثابت کنند؟گفت مگر در میان فرزندان او دانشـمندی هست؟

گفتنـد: این خود سـند نـادانی توست!مگر ممکن است در دودمـان حضـرت علی (ع) دانشـمندی نباشـد؟!پرسـید: در این زمان دانشـمندشان کیست، امام باقر علیه السـلام را به او معرفی کردنـد و او با یاران خویش به مـدینه آمـد و از امام تقاضای ملاقات کرد ... امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد بار و بنه ی او را فرود آورد و به او بگوید فردا نزد امام حاضر شود.

بامـداد دیگر عبدالله با یاران خویش به مجلس امام آمد و آن گرامی نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فرا خواند و چون همه گرد آمدند امام در حالیکه جامه ای سرخ فام بر تن داشت و دیدارش چون ماه فریبنده و زیبا بود فرمود:

سپاس ویژه خـدایی است که آفریننـده ی زمان و مکان و چگونگی هاست حمـد خدایی را که نه چرت دارد و نه خواب آنچه در آسـمانها و زمین است ملک اوست ... گواهم که جز «الله» خدایی نیست و «محمد» بنده ی برگزیده و پیامبر اوست، سـپاس خدایی را که به نبوتش ما را گرامی داشت و به ولایتش ما را مخصوص گردانید.

ای گروه فرزندان مهاجر و انصار!هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابیطالب به خاطر دارید بگویید.

حاضران هر یک فضیلتی بیان کردند تا سخن به «حدیث خیبر» رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودان خیبر، فرمود.

«لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله، کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله علی

یـدیه» «فردا پرچم را به مردی می سپارم که دوسـتدار خـدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری است که هرگز فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی گردد تا خداوند به دست او حصار یهودیان را فتح فرماید» .

–و دیگر روز پرچم را به امیرمؤمنـان سپرد و آن گرامی بـا نبردی شـگفتی آفرین یهودیان را منهزم ساخت و قلعه ی عظیم آنان را گشود.

امام باقر (ع) به عبد الله بن نافع فرمود: درباره ی این حدیث چه می گویی؟

گفت: حدیث درستی است اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت!

فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند، آیا خدا آنگاه که علی را دوست می داشت می دانست که او «خوارج» را می کشد یا نمی دانست؟اگر بگویی خدا نمی دانست کافر خواهی بود.

گفت: می دانست.

فرمود: خدا او را بدان جهت که فرمانبردار اوست دوست می داشت یا به جهت نافرمانی و گناه.

گفت: چون فرمانبردار خـدا بود خداوند او را دوست می داشت (یعنی اگر در آینده نیز گناهکار می بود خداوند می دانست و هرگز دوسـتدار او نمی بود پس معلوم می شود کشـتن خوارج طاعت خدا بوده است) فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری.

عبـد الله برخـاست و این آیه را تلاوت کرد: «حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر» [۲۱] –اشاره به آنکه حقیقت چون سپیده صبح آشکار شد–و گفت «خدا بهتر می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قراردهد» [۲۲] و [۲۳].

ضرب سکه ی اسلامی به دستور امام باقر علیه السلام

برخی از دانشمندان این موضوع را به امام سجاد علیه السلام نسبت داده اند

و برخی دیگر گفته انـد امـام بـاقر (ع) به دسـتور امـام سـجاد علیه السـلام این پیشـنهاد را کرده است.برای اطلاع بیشتر به کتاب العقد المنیر ج ۱ مراجعه شود.

در سده ی اول هجری صـنعت کاغذ در انحصار رومیان بود و مسـیحیان مصر نیز که کاغذ می ساختند به روش رومیان و بنا بر مسیحیت نشان «اب و ابن و روح» بر آن می زدند، «عبدالملک اموی» مرد زیرکی بود، کاغذی از این گونه را دید و در مارک آن دقیق شـد و فرمان داد آن را برای او به عربی ترجمه کنند، و چون معنای آن را دریافت خشـمگین شد که چرا در مصـر که کشوری اسـلامی است بایـد مصـنوعات چنین نشانی داشـته باشد، بی درنگ به فرماندار مصـر نوشت که از آن پس بر کاغذها شعار توحید - شـهد الله انه لا اله الا هو- بنویسـند و نیز به فرمانداران سایر ایالات اسـلامی نیز فرمان داد کاغذهایی را که نشان مشرکانه ی مسیحیت دارد از بین ببرند و از کاغذهای جدید استفاده کنند.

کاغـذهای جدیـد بـا نشـان توحیـد اسـلامی رواج یـافت و به شـهرهای روم نیز رسـید و خبر به قیصـر بردنـد و او در نامه یی به «عبدالملک» نوشت:

صنعت کاغـذ همـاره با نشان رومی می بود و اگر کار تو در منع آن درست است پس خلفای گذشـته ی اسـلام خطا کار بوده انـد و اگر آنان به راه درست رفته اند پس تو در خطا هستی [۲۴]، من همراه این نامه برای تو هدیه ای لایق فرسـتادم و دوست دارم که اجناس نشان دار را به حال سابق واگذاری و پاسخ مثبت تو موجب سپاسگزاری ما

خواهد بود.عبدالملک هدیه را نپذیرفت و به قاصد قیصر گفت: این نامه پاسخی ندارد.

قیصر دیگر بار هدیه ای دو چندان دفعه ی پیش برای او گسیل داشت و نوشت:

گمان می کنم چون هدیه را ناچیز دانستی نپذیرفتی، اینک دو برابر فرستادم و مایلم هدیه را همراه با خواسته ی قبلی من بپذیری.عبدالملک باز هدیه را رد کرد و نامه را نیز بی جواب گذاشت.

قیصر این بار به عبدالملک نوشت: دو بار هدیه ی مرا رد کردی و خواسته مرا بر نیاوردی برای سوم بار هدیه را دو چندان سابق فرستادم و سوگند به مسیح اگر اجناس نشان دار را به حال پیش برنگردانی فرمان می دهم تا زر و سیم را با دشنام به پیامبر اسلام سکه بزنند و تو می دانی که ضرب سکه ویژه ی ما رومیان است، آنگاه چون سکه ها را با دشنام به پیامبرتان ببینی عرق شرم بر پیشانیت می نشیند، پس همان بهتر که هدیه را بپذیری و خواسته ی ما را بر آوری تا روابط دوستانه مان چون گذشته پا بر جا بماند.

عبدالملک در پاسخ بیچاره ماند و گفت فکر می کنم که ننگین ترین مولودی که در اسلام زاده شده من باشم که سبب این کار شدم که به رسول خدا (ص) دشنام دهند و با مسلمانان به مشورت پرداخت ولی هیچکس نتوانست چاره ای بیندیشد، یکی از حاضران گفت: تو خود راه چاره را می دانی اما به عمد آن را وا می گذاری!

عبدالملک گفت: وای بر تو، چاره ای که من می دانم کدامست؟

گفت: باید از «باقر» اهل بیت چاره ی این مشکل را بجویی.

عبدالملک گفتار او را تصدیق کرد و

به فرمانـدار مـدینه نوشت «امام باقر» (ع) را با احترام به شام بفرسـتد، و خود فرسـتاده ی قیصـر را در شام نگهداشت تا امام علیه السلام به شام آمد و داستان را به او عرض کردند، فرمود:

تهدیـد قیصـر در مورد پیامبر (ص) عملی نخواهـد شـد و خداونـد این کار را بر او ممکن نخواهـد ساخت و راه چاره نیز آسان است، هم اکنون صـنعتگران را گرد آور تا به ضرب سکه بپردازند و بر یک رو سوره ی توحید و بر روی دیگر نام پیامبر (ص) را نقش کنند و بدین ترتیب از مسـکوکات رومی بی نیاز می شویم.و توضیحاتی نیز در مورد وزن سکه ها فرمود تا وزن هر ده درهم از سه نوع سکه هفت مثقال باشد [۲۵] و نیز فرمود نام شهری که در آن سکه می زنند و تاریخ سال ضرب را هم بر سکه ها درج کنند.

عبدالملک دسـتور امام را عملی ساخت و به همه ی شهرهای اسلامی نوشت که معاملات باید با سکه های جدید انجام شود و هر کس از سابق سـکه ای دارد تحویل دهد و سـکه ی اسلامی دریافت دارد، آنگاه فرستاده ی قیصر را از آنچه انجام شده بود آگاه ساخت و باز گرداند.

قیصـر را از ماجرا خبر دادند و درباریان از او خواسـتند تا تهدید خود را عملی سازد، قیصـر گفت: من خواستم عبدالملک را به خشم آورم و اینک این کار بیهوده است چون در بلاد اسلام دیگر با پول رومی معامله نمی کنند [۲۶].

اصحاب امام علیه السلام

در مکتب امـام ابوجعفر بـاقر العلوم-که درود فرشـتگان بر او-شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتنـد که اینک به نام برخی از آنان اشاره

می شود:

۱- «ابان بن تغلب» : محضر سه امام را دریافته بود-امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام-ابان از شخصیتهای علمی عصر خود بود و در تفسیر، حدیث، فقه، قرائت و لغت تسلط بسیاری داشت.والایی دانش ابان چنان بود که امام باقر (ع) بدو فرمود در مسجد مدینه بنشین و برای مردمان فتوی بده زیرا دوست دارم مردم چون تویی را در میان شیعیان ما ببینند.

ابان هر وقت به مدینه می آمد حلقه های درس می شکست و در مسجد جایگاه خطابه ی پیامبر را برای تدریس او خالی می کردند.

چون خبر درگذشت ابان را به امام صادق (ع) عرض کردند فرمود: به خدا سوگند مرگ ابان قلبم را به درد آورد. [۲۷].

۲- «زراره» : دانشمندان شیعه میان پروردگان امام باقر و امام صادق علیهما السلام شش تن را برتر می شمرند و زراره یکی از آنهاست.امام صادق (ع) خود می فرمود: اگر «برید بن معویه» و «ابو بصیر» و «محمد بن مسلم» و «زراره» نمی بودند آثار پیامبری (معارف شیعه) از میان می رفت، آنان بر حلال و حرام خدا امینند.و باز می فرمود: «برید» و «زراره» و «محمد بن مسلم» و «احول» در زندگی و مرگ نزد من محبوبترین مردمانند.

زراره در دوستی امام چنان استوار بود که امام صادق علیه السلام ناگزیر شد برای حفظ جان او به عیبجویی و بدگویی او تظاهر کند و در پنهان بدو پیام داد اگر از تو بدگویی می کنم برای ایمن داشتن توست زیرا دشمنان، ما را به هر کس علاقمند ببینند به آزار او می کوشند ... و تو به

دوستی ما شهرت داری و من ناچارم چنین تظاهر کنم ... زراره از قرائت و فقه و کلام و شعر و ادب عرب بهره ای گسترده داشت و نشانه های فضیلت و دینداری در او آشکار بود. [۲۸].

۳- «کمیت اسدی» : شاعری سر آمد بود و زبان گویایش در قالب نغز شعر در دفاع از اهل بیت سخنان پر مغز می سرود، شعرش چنان کوبنده و رسواگر بود که پیوسته از طرف خلفای اموی تهدید به مرگ می شد.

باز گو کردن حقایق و به ویژه دفاع از اهل بیت پیامبر در آن زمان چنان خطرناک بود که جز مردان مرد جرات اقدام بدان نداشتند، و کمیت از قویترین چهره هایی است که در دوران حکومت اموی از مرگ نهراسید و تا آنجا که یارایش بود حق گفت و سیمای امویان را بر مردم آشکار ساخت.

کمیت در برخی از اشعار خویش امامان راستین را در برابر بنی امیه چنین معرفی می کند:

«آن راهبران دادگر همچون بنی امیه نیستند که انسانها و حیوانها را یکی بدانند، آنان همچون عبدالملک و ولید و سلیمان و هشام اموی نیستند که چون بر منبر نشینند سخنانی بگویند که خود هرگز عمل نمی کنند، امویان سخنان پیامبر را می گویند اما خود کارهای زمان جاهلیت را انجام می دهند» [۲۹].

کمیت شیفته ی امام باقر (ع) بود و در راه این مهر خویشتن را فراموش می کرد، روزی در برابر امام و در مدح او اشعار شیوایی را که سروده بود می خواند، امام به کعبه رو کرد و سه بار فرمود: خدایا کمیت را رحمت کن آنگاه به کمیت فرمود صد هزار

درهم از خاندانم برای تو جمع آوری کرده ام.

کمیت گفت: به خدا سوگند هرگز سیم و زر نمی خواهم، فقط یکی از پیراهنهای خود را به من عطا فرمایید.و امام پیراهن خود را به او داد. [۳۰].

روزی دیگر در خدمت امام باقر نشسته بود، امام به دلتنگی از زمانه این شعر بر خواند:

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شاتم او حاسد

«رادمردانی که مردم در پناهشان زندگی می کردند رفتند و جز حسودان یا بدگویان کسی باقی نمانده است»

کمیت فوراً پاسخ داد:

و بقی علی ظهر البسیطه واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد

«اما بر روی زمین یک تن از آن بزرگمردان باقی است که هم او مراد جهانیان است و تو آن یک تن هستی.» [۳۱].

۴- «محمد بن مسلم» : فقیه اهل بیت و از یاران راستین امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، چنانکه گفتیم امام صادق (ع) او را یکی از آن چهار تن به شمار آورده که آثار پیامبری به وجودشان پا بر جا و باقی است.

محمد کوفی بود و برای بهره گرفتن از دانش بیکران امام باقر (ع) به مدینه آمد و چهار سال در مدینه ماند.

«عبد الله بن ابی یعفور» می گوید به امام صادق (ع) عرض کردم گاه از من سئوالاتی می شود که پاسخ آن را نمی دانم و به شما نیز دسترسی ندارم، چه کنم؟

امام «محمد بن مسلم» را به من معرفی کرد و فرمود: چرا از او نمی پرسی [۳۲].

در کوفه زنی شب هنگام به خانه ی محمد بن مسلم آمد و گفت: همسر پسرم مرده است و فرزندی زنده در شکم دارد، تکلیف ما

چیست؟

«محمد بن مسلم» گفت: بنابر آنچه امام باقر العلوم (ع) فرموده است باید شکم او را بشکافند و بچه را بیرون آورند، سپس مرده را دفن کنند.

آنگاه از زن پرسید مرا از کجا یافتی؟

زن گفت: این مساله را به نزد «ابو حنیفه» بردم و او گفت در این باره چیزی نمی دانم ولی به نزد محمد بن مسلم برو و اگر فتوایی داد مرا آگاه ساز ...

دیگر روز محمد بن مسلم در مسجد کوفه «ابو حنیفه» را دید که در جمع اصحاب خویش همان مساله را طرح کرده می خواهد پاسخ را به نام خود به آنان بگوید!

«محمد» به طعنه سرفه ای کرد و ابو حنیفه دریافت و گفت «خدایت بیامرزد بگذار زندگی کنیم» [۳۳].

شهادت امام علیه السلام

امام گرامی باقر العلوم، هفتم ذیحجه ی سال ۱۱۴ هجری در پنجاه و هفت سالگی در زمان ستمگر اموی «هشام بن عبدالملک» مسموم و شهید شد، در شامگاه وفات به امام صادق علیه السلام فرمود: «من امشب جهان را بدرود خواهم گفت، هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد»

دیگر روز تن پاک آن دریای بیکران دانش خدایی را در خاک بقیع کنار آرامگاه امام مجتبی و امام سجاد علیهماالسلام به خاک سپردند، سلام خدا بر او باد [۳۴].

و اینک در نشیب پایان موجی از دانش آن گرامی را در سخنان زیر به تماشا بنشینیم:

دروغ خرابی ایمان است [۳۵].

مؤمن، ترسو و حریص و بخیل نمی شود [۳۶].

حریص بر دنیا همچون کرم ابریشم است که هر چه پیله را بر خود بیشتر بپیچد بیرون آمدنش مشکلتر می

شود [۳۷].

از طعن بر مؤمنان بپرهیزید [۳۸].

برادر مسلمانت را دوست بدار و برای او آنچه برای خود می خواهی بخواه و آنچه را بر خود نمی پسندی بر او نپسند [۳۹].

... اگر مسلمانی برای دیدار یا حاجتی به خانه ی مسلمانی بیاید و او در خانه باشد و اجازه ی ورود به او ندهد و خود نیز به دیدار او بیرون نیاید، پیوسته این صاحب خانه در لعنت خدا خواهد بود تا آنگاه که یکدیگر را ملاقات کنند [۴۰].

همانا خداوند با حیا و بردبار را دوست می دارد [۴۱].

آنکه خشمش را از مردم باز دارد خداوند عذاب قیامت را از او باز دارد [۴۲].

آنانکه امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند بد مردمانی هستند [۴۳].

همانا خداوند بنده ای را که دشمن داخل خانه ی او شود و او با وی مبارزه نکند دشمن دارد [۴۴].

«پایان»

پاورقی

[۱] مصباح المتهجد شیخ طوسی ص ۵۵۷.

[۲] امام صادق (ع) درباره «ام عبد الله» فرمود از زنهای با ایمان و پرهیزکار و نیکو کار بود ... تواریخ النبی و الآل تستری ص ۴۷.

[۳] امالی شیخ صدوق ص ۲۱۱ چاپ سنگی.

[۴] علل الشرایع شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۲۲ چاپ قم.

[۵] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی.

[۶] ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۶ چاپ آخوندی.

[۷] مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۹ چاپ نجف.

[۸] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج راوندی.

[۹] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج روandی.

[۱۰] بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۷ به نقل از خرائج راوندی.

[۱۱] تعقیب: دعاها و ذکرهایی است که بدون فاصله پس از نماز می خوانند.

[۱۲] امالی شیخ

طوسی ص ۲۶۱ چاپ سنگی با اختصار.

[۱۳] ارشاد مفید چاپ آخوندی ص ۲۴۷.

[۱۴] سوره ی مائده آیه ی ۳.

[۱۵] سوره ی القیامه آیه ی ۱۶.

[۱۶] سوره ی الحاقه آیه ی ۱۲.

[۱۷] سوره ی نحل آیه ی ۸۹.

[۱۸] سوره ی یس آیه ی ۱۲.

[۱۹] سوره ی انعام آیه ی ۳۸.

[۲۰] دلائل الامامه طبری شیعی ص ۱۰۴- ۱۰۶ چاپ دوم نجف.با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات.

[۲۱] سوره ی بقره آیه ی ۱۸۷.

[۲۲] سوره ی انعام آیه ی ۱۲۴.

[۲۳] مستفاد از کافی ج ۸ ص ۳۴۹.

[۲۴] قیصر با این مقدمه می خواست تعصب عبدالملک را بر انگیزد تا برای تصویب کار خلفای گذشته از منع کاغذ رومی دست باز دارد.

[۲۵] امام علیه السلام فرمود: سه نوع سکه ضرب شود، نوع اول هر درهم یک مثقال و ده درهم آن ۱۰ مثقال، و نوع دوم هر ده درهم ۶ مثقال و نوع سوم هر ده درهم ۵ مثقال باشد بدین ترتیب هر سی درهم از سه نوع ۲۱ مثقال می شد و این برابر با سکه های رومی بود و مسلمانان موظف بودند سی درهم رومی که ۲۱ مثقال بود بیاورند و سی درهم جدید بگیرند.

[۲۶] «المحاسن و المساوی بیهقی» ج ۲ ص ۲۳۲- ۲۳۶ چاپ مصر- «حیوه الحیوان دمیری» چاپ سنگی ص ۲۴با اختصار و نقل به معنی در پاره ای از جملات توجه: در این داستان خواندیم که سکه های اسلامی در زمان امام باقر (ع) به صلاح دید آن بزرگوار ساخته و رائج شده است و این مطلب با آنچه در برخی از کتابها آمده است که در زمان حضرت علی (ع) در بصره به دستور آن حضرت سکه های اسلامی زده شده و آن حضرت پایه

گذار آن بوده منافاتی ندارد زیرا منظور این است که آغاز سکه زدن در زمان حضرت علی علیه السلام بوده و تکمیل و شیوع آن در زمان امام باقر علیه السلام انجام شده است برای اطلاع بیشتر به کتاب غایه التعدیل مرحوم سردار کابلی ص ۱۶ مراجعه شود.

[۲۷] جامع الروات ج ۱ ص ۹.

[۲۸] جامع الروات ج ۱ ص ۱۱۷ و ۳۲۴- ۳۲۵.

[۲۹] الشیعه و الحاکمون ص ۱۲۸.

[۳۰] سفینه البحار ج ۲ ص ۴۹۶.

[۳۱] منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۲ قمری ص ۷ ج ۲.

[۳۲] تحفه الاحباب محدث قمی ص ۳۵۱- جامع الرواه ج ۲ ص ۱۶۴.

[۳۳] رجال کشی ص ۱۶۲ چاپ دانشگاه مشهد.

[۳۴] به کتاب های: کافی ج ۱ ص ۴۶۹ و ج ۵ ص ۱۱۷ و بصائر الدرجات ص ۱۴۱ چاپ سنگی و تواریخ النبی و الآل تستری ص ۴۰ و انوار البهیه محدث قمی ص ۶۹ چاپ سنگی مراجعه شود.

[۳۵] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۶] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۷] وسائل الشیعه چاپ سنگی ج ۲ ص ۲۳۳ و ۶ و ۴۷۴.

[۳۸] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۳۹] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۰] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۱] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۲] همان کتاب ج ۲ صفحات ۲۴۰ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۴۵۵ و ۴۶۹.

[۴۳] فروع کافی ص ۳۴۳.

ص ۴۳۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آيت الله حاج سيد حسن فقيه امامی (قدس سره الشريف)، با فعاليت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهيختگان حوزه و دانشگاه، فعاليت خود را در زمينه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقيقات رايانه ای قائميه اصفهان در راستای تسهيل و تسريع دسترسی محققين به آثار و ابزار تحقيقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در اين عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جريانات اجتماعی، سياسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مديريت آثار توليد شده و انتشار يافته از سوی تمامی مراکز شيعه» تلاش می نمايد تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصين، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهيختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون توليد و در فضای مجازی به صورت رايگان در اختيار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلين (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)

۲.تقويت انگيزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقيق تر مسائل دينی

۳.جايگزين کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رايانه ها و ...

۴.سرويس دهی به محققين طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمينه سازی جهت تشويق انتشارات و مؤلفين برای ديجيتالی نمودن آثار خود.

سياست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهيز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

